

مغزوران گدیخته آمد . میوزا بجانب جوناگدهه بدر رفت . در
همین سال راجه جیبن فرورز تقبیل سده خلافت شده بپیشین دستور
بنظم مهمات وزارت سرگرم گردید .

و چون درین سال از احمدیر بهنچاب نهضت پادشاهی
واقع شد روزی در دراز کوچ منهای راجه (که تا پرستش آن
بطرز خاص نکرده بکار دیگر نپرداخته) کم شد . او ترک
خواب و آشام نمود . پادشاه بنصائح قدری ازین تقلید دوستی
برآورد . از آنجا (که خدمات دارالوزارت داشت) از خطرناکی
این سترگ کار و چیره دستی دردیوان ده زبان دل نهاد سرانجام
دائمی آن نمیشد . در آغاز سال بیست و هفتم سنه (۹۹۰)
نهصد و نود باشراف دیوان شرف اختصاص یافت . در معنی
وکالت کرامت شد . و همگی مهمات برای او باز گردید . راجه
ماملات مالی و ملکی را از سر نو بذای تازه گذاشت . و ضابطه
چند اهدات کرد . که بفرمان پادشاهی اجرا یافت . تفصیل آن
در اکبر نامه مرقوم است . و در سال بیست و نهم خانۀ او بقدم
پادشاهی نور آگین شد . بسپاس گذاری جشن برآرست . و در
سال سی و دوم که تری زان بد گوهر بکیفۀ که داشتی وقت شب
در سواری شمشیر انداخت . همراهان او را از هم گذرانیدند
و چون راجه بربور در کرهستان سواد فرود شد راجه بهمراهی
کنور مانسنگه بمالش الوس یوسف زئی تعیین گردید . و چون

در سال سی و چهارم خرامش پادشاهی بگلگشت کشمیر شد
راجه باآفاق محمد قلی خان برلاس و راجه بهگونمت داس
کچهواوه بحفاظت لاهور مقرر گشت - درین سال هنگامی که
پادشاه از کشمیر عازم کابل بود (عرضداشت برنوشت - که پدیری
و بیماری چیره دستی نمود - همانا زمان فرود شدن نزدیک
باشد - اگر رخصت یابد دست از همه باز دارد - و بر ساحل
گذر رفته راپسین نفس را بیاد ایزدی پردازد - حسب الائتماس
دستوری بافت - و از لاهور روانه هرودار شد - معامشور دیگر
رسید - که پنج ایزدی پرستش بتجمار داری زردستان نرسد
همان بهتر که بکار مردم پردازد - ناگزیر باز گردیده یازدهم روز^(۲)
سر آغاز سنه (۹۹۸) هجری و نود و هشت سال سی و چهارم
زندگی بسپرد *

علامی فهامی ابوالفضل در حق او نویسد - که براسستی و درستی
و خدمت گرایی و کم آزی و بی طبعی رواج بخش مهمات
و بمردانگی و همت افزائی بی همتا - و در معامه شناسی
و کار طلبی و سر برامی هذدوستان یگانگی روزگار برد - اما کینه و
و انتقام کش بود - اندک ناملایم در کشتزار خاطرش نشود نما
پذیرفته - این خصالت را خرد گریزان دور بین از نگرییده ترین
خصائل شمارند - خصوص در ریاضی مندرسه که مهمات عالمیان

بار مفوض باشد - و بوکالمی خدیو عالی مطمن گردد - اگر تعصب دینی غزا چهره فطرت او نبوده این ذنبه چندان نکوهیدگی نداشته - حق آنکه اگر تعصب پرستاری و تقلید درستی و کینه توزی کرده و برگفته خود نننیده از معنوی بزرگان بوده - و با این حال نظر بر عموم زمانیان در سپرداری و بی طمعی (که بازار آن پیوسته کساد دارد) و در خدمت گذاری و کن و زنی و کارشناسی کم نظیر چه بی عدیل بود - کار سپاری بی عرض را چشم زخمی رسیده - چار سوی معامله گذاری بدان گونه گرمی نماند - گرفتن که دیانت در (که هم آشیان عفاست) بدست افتد - آن اعتماد (که بر روزگاران کمتر در دهد) بچه افسون فراچنگ آید - و بدستمایه کدام طامع فراهم شود *

عالمگیر پادشاه میفرمود - که از زبان اعلی حضرت شنیدم که در زمان اکبر پادشاه گفتند - که تودرمل در امور مالی و ملکی شعور تند و ذهن (سا دارد - اما استغذا و خود پصدی او خوش نمی آید - ابو الفضل با او بد بود - شکایم گونه عرض نمود فرمودند نواخته را نمیتوان برانداخت - قواعد و ضوابط معتدله را چه تودرمل در مراسم ملک آبادی و سپه داری معمول و مستمر هندوستان و بنای اکثر دفاتر پادشاهی ایران - در مملکت هند بر زمان سلاطین و حکام سابقه ششم حصه از بزرگ میگردوند - را چه تقسیم زمین از پولج و پوزای و چپر و بنجر و پیمایش اراضی

مزرع و غیر مزرع (که آنرا رقبه نامند) و تفریق آن به بیگمه و بسره
و ریع حبوبات و بقولات و بر هر جنسی فی بیگمه محصول نقدی
و در برخی بخش جنسی که آنرا بقائمی^(۳) گویند قرار داد - و چون
سابق در علفه سپاه پهل سپاه میدادند تودرمل روپیه را (که
بچهل فلوس رایج الوقت بود) چهل دام قرار داده بقدر حال حامل
هر جای جمع آن شخصی ساخته بانطاع مردم تغذوه کرد که آنرا
جاگیر خوانند - و محالی را (که زر^(۴) آن داخل خزانه پادشاهی میشد
بخالصه موسوم نموده بقدر یک کورر دام (که بقرار دوازده ماهه
سر لک دام دو هزار و پانصد روپیه میشود - اگرچه نظر بر آبادی
و دیوانی فصول زیاده و کم داشته باشد) بعهده یک مرد فهمیده
کرده اوزا بکروزی محمی گردانید - و صوای سبندی تخصیصا سر صد
پنج روپیه قرار داد - و در قدیم صوای فارس مسکوک نبود
در انعام عمدها و افاقیان و شعرا بوزن فلوس از نقره بمس آغشته
مسکوک نموده آنرا تنگه نقره گفته بکار می بردند - راجه
از طلای بی فاش یازده ماشه اشرفی و یازده و نیم ماشه از نقره
در پیه مسکوک ساخت - و امثال این مختومات زیاده بران اسمی
که در اینجا سمت تحریر یابد - و فی الحقیقت مزاج عرض آشپزانی
(که موسس سلطنت و جهانبانی است) در هر امری ولومی

(۲) نسخه [۱] بنون یا بطن باشد (۳) در [بعضی نسخه] تهالی

(۴) در [بعضی نسخه] که از آن داخل (۵) در [بعضی نسخه] سه لک .

داشت - و در جمیع فنون و صنائع تصرفات بجا میکرد - و در عهد پُر رونق آرد (که مستجمع خردمندان و داناان هفتصد اقلیم بود) هر یکی از صاحب طبعان والا دستگاه بوسائلی ذهن و دستی دانش در مهمات متعلقه خود تصرفهای بدیده و اختراعاتی مفیده استخراج کرده باستحسان پادشاهی پیرسانید حتی ارباب مکاسب و اهل حرف در صنعت و پیشه خود کارنامهها می پرداختند *

* بدانند چه شاه باشد آموزگار *

* کذب اهل دانش همه روزگار *

راجه را چند پسر بود - کلان آنها دهارد نام داشت - هفتصدی اکبری - در جنگ تته بهمراهی خانخانان تردد نمایان کرده کشته گردید - گویند تعابندی اسپان از نعل طلا و نقره میکرد *

* راجه بهکرفت داس *

پسر راجه بهرامعل کچهراهه است - در سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد پس از تسخیر گجرات در جنگ سرنال (که عرش آشیانی با صد سوار باجراهیم حسین میرزا ایلمار نمود) دران معرکه از راجه آثار شجاعت و مردانگی بظهور آمد - و بعنایت علم و نقاره امتیاز یافت - و در ایلمار نه روز گجرات نیز مصدر خدمات شده با فوج از راه ایدر بملک رانا تعیین شد - که سرکشان آن قلع را ایل سازد - و هرکه گردن تابد بتادیب رساند - راجه جمیع بومیان

بدهه نگر و ایدر را بشاهراه نیکو بزدگی آورده با وانا کیکا ملاقات نمود - و بسر رشیدش امر سنگه را همراه خون بهلازمت پادشاهی شرف الدوز گردانید - و در سال بیست و سیوم (که جاگیر الوس کچهراه در صوبه پنجاب مقرر شد) سه سالاری آن ولایت براجہ باز گردید - و در سال بیست و نهم دختر عفت سرشت راجہ را با شاهزادہ سلطان سلیم پیوند پیوگانی دادند *

۱۹۳

* قرانی شده ماء و ناهید را *

تاریخ یافته اند - عرش آشیایی بفروغ قدوم منزل راجہ را روشنی الورد - از جشن خسروانہ ترتیب داده جهاز عروس با پیشکش از نظر گذرانید - که تفصیل آن محمول بر مبالغہ میشود *

گویند طوائل عراقی و عربی و ترکی و کچهپ با یک مد زنجیر لیل و غلام و کذیز بسیار از حبشی و چرکسی و هندی بود - دو کورر روپیه کاین قرار یافت - پادشاه و شاهزادہ هر دو

چرکول را برداشته بیرون آوردند - و در تمام راه با انداز از اتمشہ نفیسه می انداختند - در سنه (۹۹۵) نصد و نون

و پنج سلطان خسرو از بطن او بوجود آمد - و در سال سیم بمنصب پنجهزاری پایه برافراخت - و درین سال (که کتور مانسنگه بهم الوس یوسف زئی مامور شد) راجہ بحکومت زابلستان

نامزد گردید - برخی خواهشهای بے हजार پیش گرفت - پادشاه از فوستان بازداشت - راجہ پشیمان شده بلاه گری درآمد

در پیشگاه خلافت پذیرش یافت - اما چون از درباری سنده
گذشته در خیرآباد فرود آمد دفعه جوهر خود ادرا سودا تیره
ساخت - برگشته بانگ آوردند - طبیبی نبض میدید - جمده را
کشیده بر خود زن - حکمای حضور بمعالجه تعیین شدند
پس از دیرس بهی یافت - در سال سی و دوم جاگیر راجه
با الوس او در صوبه بهار مقرر شد - و کزور مانعنگه بدیدبان
آن ناحیه رخصت یافت - در مهادی سنه (۹۹۸) نهصد و نون
و هشت در لاهور رخت همای بر بست - گویند وقتی (که
راجه تودرمل را بآتش می سپردند) همراه بود - چون بخانه
آمد استغراق کرد - و حبس بول شد - بعد پنج روز در گذشت
از اعمال خیر او در لاهور مسجد جامع بوده - که اکثر مردم
یادای نماز جمعه قیام داشتند *

• راجه مدهکر ساه بندیله •

از قوم کهرور است - اینها در سوائف ایام شان و شوکت
و مال و منال چندان نداشتند - برهزای و قطاع الطریق
بسر می بردند - چون نوبت راجه پرتاب رسید (که او ندچیه
احداث کرد از سمت) شده و مکنت بهم رسانیده مگرد
با شیر شاه و سلیم شاه سرتابها نمود - پس از پسرش راجه
بهارته چند بهرزبانی متمکن گشت - چون لا ولد بود بعد
فوتش ریاست برادر خود از مدهکر ساه باز گردید - از بتدبیر

و حيله سازي و نيروي تهور و مردانگي تحصيل ناموزي نموده
از ساير آباي خود در گذرانيد - و بمرور ايام دست تصرف
باطراف و حراي دراز ساخته بيشتر جاهای آبان ضميمه ملک
خود ساخت - و بافزوني اسباب و کثرت مردم و بافزایش ملک
و قلبی جا غرور و نخوت بخود راه داده باکبر پادشاه عام
طغیان و جسارت افراشت - مکرر افواج عرش آشياني بهانش او
تعيين شده گاه باطاعت و انقياد درمي آمد - و گاهي بصرکشي
و نافرمانی ميرفت - در سال بيستم و دوم صادق خان هردي
با راجه اسکن و موده راجه پتادیمپ آن راه نوردن بذیة نمود
تعيين گشت - سردار پيش از وصول بدان دیار داستان اندرز
در میان نهاد - آن بدصمت بانگ پندار بهوش نیامد - ناگزير
بهر انجام جنگل بري افتاد - از بسکه آن حواشي درخت زار
و هجوم اشجار داشت عبور افواج دشوار نمود - يکرز بجنگل بري
و درخت افکاني همت گماشته - و درز ديگر آهنک پيش نموده
تا باب سوا (که بصمت دهارا اشتها دارن - و شمال رويۀ
اونديجه است) رسيد - راجه مدهکر با لشکر گران بر ساحل آن
معرکه بر آراست - شگرف آريزش چهره افروز گنداوري گشت
نزدیک بود که چشم زخمی بعساکر پادشاهي رسد - که آن مدبر
با رامساي پسر جا نشين خود پالغز همت گشته در بر تافت
و هودل راو پسر دوم او از تصادم گجندال بعدم خانه فرود رفت

صادق خان پس از چیره دستی رحل اقامت در آن حدود انداخت
 چون عرصه عاقبت بر او دشوار شد ناگزیر بعجز و الحاح گرانیده
 برادرزاده خود را بحضور فرستاده زینهار پی گردید - و مرده
 جرم بخشي شنیده در سال بیست و سیوم بهمراهی صادق خان
 نامه های آستان پادشاهی گشته بگونگون نوازش سر بخدمتی یافت *

و چون شهاب الدین احمد خان سپه سالار مالوه بهمراهی
 مبارزا عزیز کوکه تعیین ۳۳ دکن گردید (۲) (۳) را نیز بمرافقت
 آن لشکر نامزد کردند - از همراهی سر باز زد - شهاب الدین
 احمد خان با دیگر تیوانداران بعزم تادیب او در آورد - چون
 بچهار گروهی ارندهجه رسید آن کوتاه اندیش بلا به گوی پیش آمده
 بدینچگی گرمی راجه اسکون فرمان پذیری را دستاریز دستگیری
 خود گردانید - و سپه آرا را آمده دید - و باز بتباه خیالها
 در افتاده بادیه پیمای گریز شد - یورت او بغارت رفت - بسروش
 اندر جیمت در قلعه کهجوه دم استقلال زده باویزش برخاست
 چون روی پیکار نداشتن باندک تذبیه راه گریز پیش گرفت - در سال
 سی و ششم سنه (۹۹۹) نهصد و نون و نه هجری شاهزاده
 سلطان مراد بدارائی مالوه دستوری یافت - سران آن ملک جمله
 بدیدن شاهزاده آمدند - راجه مدهکر تعلل ورزیده سر ازین
 امر باز زد - لهذا شاهزاده بر سر او فوج کشید - راجه کذاره گرفت

(یاقب الزاء) [۱۳۴] (مائوالامرا)

مرش آشیاپی شاهزاده را از ملک او برگردانید - پستتر او باستصواب صادق خان آمده - ملازمی شاهزاده نمود - و در سال سی و هفتم مطابق سنه (۱۰۰۰) هزار هجری در گذشتی - دامهه پسرش همراه صادق خان در راه کشمیر آمده سعادت استلام سده خلافت در یافته مورد التفات گردید - دیگر از پسرانش برسنگهدیو بندیله اسمی - که احوالش علیحده بذوک کلک اخبار نگار گذشته *

(۲)
• راجه رام چند بکپله •

زمیندار ملک بهته و عمده راجهای هندوستان بود - فردوس مکانی در واتعات خود (که سه راجه معتبر شمرده) هیوم هدین رامچند است - تانسیین نام کلارنت (که در فزون نغمه سرآمد وقت و بحسن صوت و نازک خدایی گویند - مثل اوئی نگذشته) پیش از می بود - و راجه کمال قدردانی و اقراط انس با او داشت چون وصف کمالات او بعرض مرش آشیاپی رسید سال هفتم جلال خان قورچی را پیش وی فرستاده تانسیین را طلب حضور نمود راجه سر باز زدن زیاده از طاعت خود دانسته مشارالیه را با ساز و سامان تحمل همه تحف و هدایا روانه ساخمت - چون نامبرده بملازمیت خسر دانی پیوست پادشاه روز اول دو کور دام (که دولک در پیله رائج الوقت باشد) انعام فرمود - و بتقاریب ابواب فتوحات بر روی او مفتوح گشت - تصانیف او (که اکثر بنام

(۲) نسخه [پ] بکپله - و در [بعضی نسخه] مکپله •

عروش اشیانی شده) امروز زبان زد مردم اسم *

و در سال هشتم (که آصف خان عبد المجید بتسخیر گنده
مامور گردید) چون غازی خان ^(۲) تئور پناه براجه رامچند برده بود
اول براجه پیغام نمود - که او را بحضور بفرستد - و الا عذوب
بسزای کردار ناهنجار خود خواهد رسید - براجه بمقام ستیزه
در آمد - و باتفاق غازی خان لشکر از راجپوت و افغان فراهم
نموده عرصه نبود آرامت - پس از زد و خورد بسیار غازی خان کشته
گردید - و راجه شکست یافته بقاعه باندهو (که مستحکم ترین
قلاع آن ولایت است) متحصن گردید - آصف خان سر محاصره
داشت - درین ضمن باستشفاع راجهای معتبر (که در حضور پادشاه
بودند) قرار یافت - که راجه شرف آستانبوس یافته در زمره
فدائیان منتظم شود - لهذا دست تصرف ازان ولایت باز ماند *

سال چهاردهم چون امرا بمحاصره قلعه کالنجر (که راجه
رامچند در ایام تفرقه افغانان از بجلی خان پسر خوانده بهار
خان نقد گرانمند داده بدست آورده بود - و ازان زمان در
تصرف داشت) پرداختند و کار بر محصوران تنگ گردید راجه
بمقتضای صلاح اندیشی چاره کار در سپردن قلعه دیده پایان
از قلعه بر آمد - و کلید آنرا به پیشکشهای مناسب با وکلای
خود روانه بارگاه سلطانی ساخت - پادشاه وکلای او را بانواع

نوازش کایاب نموده دستوری معارفت داد - اگرچه راجه
بیر بهدر پسر خود را به پیشگاه خسروانی فرستاده اظهار
فرمان بوداری مینمود اما از بس توهم آمدن خون قرار نمیداد
سال بیست و هشتم (که اله آباد معسکر پادشاهی شد) پادشاه
خواست فوجی بر راجه تعیین نماید - پسرش بواسطت یاربابان
بعرض رسانید - که اگر از بادهای روشناس کسی بآوردن او
تعیین شود بجمعیت خاطر عازم آستانبوس خواهد شد - بنابراین
پادشاه زین خان کوکه و راجه بدربر را باستمالک از تعیین فرمود
او بعقبه خلافت آمده سعادت ملازمت حاصل نمود - و بانعام
یکصد و یک راس اسب مفتخر گردید *

در سال سی و هشتم چون راجه فوت نمود بیر بهدر پسر او
که در حضور بود بخطاب راجگی نوازش یافته رخصت وطن
پذیرفت - در عرض راه از سگهاسن افتاد - و بچاره گری خون
بوگرفت - و از شصت و شوی بدویمک بیماری افزوده سال سی
و هشتم مطابق سنه (۱۰۰۱) هزار و یک هجری بمقر اصلی
شتافت - چون خویش رای (ایسنگهه رانهور) بود پادشاه برسم
تعمیرت بخانه او تشویف برد - پسر چون بعرض رسید (که
بد گوهران آن نواح بکرمچیت نام دبیرا خرد سال راجه
وامچند را بسوی برگرفته سرمایه سرتابی اندیشیده اند) لهذا
رای پترداس بتسخیر قلعه باندهو تعیین شد - و پس از رسیدن

(مائراامرا) [۱۳۷] (باب الزود)

آنجا (که تخریب بحال آن ملک راه یافته اکثر جاها
تهانه نشین مردم پادشاهی گردید) مردم آنجا عرضداشعی کردند
که معتبره از حضور تعبیر شده آن طفل را ببره - لهذا بر طبق
حکم اسمعیل قلی خان رفته ادرا بوداشته سال چهل و یکم بحضور
آوردن - و از آنجا که مقصود آنها این بود (که ابداد و دهش تسخیر
قلعه موقوف شود) چون این معنی موافق بمزاج پادشاه نهاد
آن طفل را رخصتی شد - و بعد محاصره هشتاد ماه و چند روز
سال چهل و دوم قلعه مزبور منسخر گردید - و سال چهل و هفتم
درجوده من نبیره راجه مزبور بخطاب راجگی و دژبانی آنجا
سوفراز گشت - و بهاراهی چند باقالیقی او قرار یافت - و پس
از سوز آرائی جنک مکانی سال بیست و یکم راجه امر سنگه
نبیره راجه مزبور آرزوی آستان بوسی نمود - لذا بران فرمان
استمالت با خلعتی و اسب مصحوب کان راتهور (که از خدمتگاران
زبان فهم بود) بنام او مرحمت شد - و در عهد نوردوس آشیانی
سال هشتم باتفاق عبدالله خان بهادر به تنجیه زمینداران روز
تعبیر شد - و بواسطه او زمیندار مذکور آمده با خان مزبور
ملاقی گشت - پس ازان نامبرده دوامک ملازمت در یافته
در هنگامه بغی ججهار سنگه بندیده نیز در فوج خان محطور
مقور شد - پس از فوت وی انوپ سنگه پسرش بجای وی
نشینی - سال بیست و چهارم چون راجه بهار سنگه بادیده

جاگیردار چوڑا گتھہ بتقریب آنکہ ہردی (۲) رام زمیندار آنجا
 پناہ بانوپ سنگھ (کہ بعد ویرانی قلعہ باندھو در دیوان نام^(۳)
 مکانے چہل کردھی قلعہ مذکور مسکن داشت) برونہ بود درین
 اد با عیال و اطفال بکوہستان نتمونتھر گریخت - سال سیم
 همواہ سید ملاحتی خان حارس صوبہ آلہ آباد ببارگاہ خسروانی
 آمدہ بتقبیل سدہ سفید پرداخت - و بعنایت خلعت و جمہر
 مرمع و سپر با یواق میدنا و منصب سہ ہزاری دو ہزار سوار و تقریر
 باندھو و غیرہ مجال وطن در جاگیر قامت قابلیت آراست *

* رام چند چوہان *

پور بدنسنگھہ - از امرای پانصدی اکبری ست - سال
 ہیزدہم جلوس (کہ پادشاہ ایلغار کردہ بکومک میوزا عزیز
 کوکہ جانب گجرات متوجہ شد) او بہمراہی حضور شرف
 اختصاص داشت - سال بیست و ششم ہمراہ سلطان مراد
 برای بیدار ساختن میوزا محمد حکیم و سال سی و ہشتم
 بہمراہی میوزا شاہرخ حاکم صوبہ مالوہ بدان سمت تعیین شد
 و چون ناہنجاری سپاہ دکن و برخاستہ رفتن شہباز خان بمالوہ
 از لشکر بے اجازت شاہزادہ سلطان مراد بعرض رسید پادشاہ
 او را ببراد کھیل فرمود - تا یک لک اشرافی (کہ بناہر ناہنجاری
 در قلعہ گوالیار افتادہ است) جهت سامان لشکر باحتیاط ہمراہ

(۲) نسخہ [ب] ہردی رام (۳) نسخہ [پ] دیوان - یا ایران باشد *

ببرد - و سهام مالوه را بدکن باز گرداند - او بدکن رسود - در جنگ
(که راجی علی خان کشته شد) نامبرده در مثل خان مزبور
بود - در معرکه زد و خورد بیصحت زخم خورد، بزمین آمد
و شب با کشتگان هم آغوش بود - صبح برداشته آوردند - بعد
چند روز سال چهل و یکم اکبری سنه (۱۰۰۵) هزار و پنجم
هجری شربت واپسین در کشید *

* راجه بکرماجیت *

پتوداس - از طایفه کهنری ست - ابتدا مشرفی فیل خانیه
مرش آشیانی داشت - اولاً بخطاب رای راجان سربلندی یافته
آخرها بعمدگی مرتقی گردید - سال دوازدهم در محاصره قلعه
چیتور او را باتفاق حسن خان چغتای صاحب اهتمام مورچال خامه
کردند - سال بیست و چهارم دیوانی صوبه بنگاله بشوکت میرانهم
بار مفوض شد - سال بیست و پنجم چون ناسپاسان بنگاله مظفر
خان را کشتند و نامبرده را بزندان بر نشانند او بحسن تدبیر
ازان تنگنا رهائی یافت - و چندی دران صوبه بکارها پرداخته
سال سی و یکم بدیوانی بهار امتیاز انداخت - سال سی
و هشتم بکشایش قلعه باندهو (که از گزین دژهای روزگار است)
و بعد فوتی راجه رامچند بکهنله و پور او مردم آنجا نبیره
خرد سال او را دستمایه حکومتی ساخته بودند) دستوری یافت
(۲) نسخه [ب] راجه علی خان *

و پس از محاصره هشتی ماه و بیست و پنج روز متحصنان
 از کم آذوقه هزینهار برآمدند - و قلعه مفتوح گردید - سال چهل
 و سیوم بخدست دیوانی کل پایه اعتبار او افزود - سال چهل
 و چهارم از آن خدمت معزول گردیده بقلعه باندهو رخصت
 پذیرفت - سال چهل و ششم بمنصب سه هزاره لوائی کامروانی
 امراشک - سال چهل و هفتم چون کشته شدن شیخ ابوالفضل
 بدست برسنگهدیو بندیه عرض رسید بظامبرده حکم شد - که
 در استیصال آن بدگوهر سعی و کوشش بظهور رساند - و تا سر او
 نفرستد دست ازین کار باز ندارد - راجه مذکور بتکرار چپقلشهای
 مردانه نموده آن بے ادب را منزه ساخت - و پس از تعصن
 گزیدن بقاعه ابرج بمحاصره آن پرداخت - چون دیوار قلعه را
 شکافته بدوزن راجه دنبال او گرفت - تا آنکه بخارستان درآمد
 سال چهل و هشتم راجه حسب الحکم بحضور آمده استقام
 جدا سزیه نمود - و سال چهل و نهم بعیای منصب پنج هزاره
 و خطاب راجه بکرماجیت کلاه عزت باسماں رسانید - و پس
 از جلوس جهانگیر بی میرآتشی نامور شده بجمع پنجاه هزار
 توپچی تاکید وقت - و پانزده یوگنه در قنخواره این اخراجات
 قرار یافت - و چون هنگام بصران مظفر گجراتی و کشته شدن
 پشم بهادر در صوبه گجرات عرض رسید او با جمع کثیر

بدان جانب تعیین گردید - و حکم بغام او صادر شد - که مناصب جمعی (که در احمدآباد بار رجوع نمایند) تا یوزباشی مقرر سازد و هر که زیاده استعداد داشته باشد احوال او بتفصیل معروضی دارد سال فوئش بنظر نیامده *

* رای بهرج *

پسر خود رای سرجن هاداست - چون پدرش خود را بفتواک دولت اکبری بست از نیز همواره مصدر نیکو خدمتی گردیده مشمول عواطف خاص بود - چون سال بیست و دوم جلوس حصار بوندی را از دست دودا برادر کلان او بر آوردند بوی تعلق گرفت - پس ازان مدتها تعینات کنور مانسنگه بود در معركة افانگه اودیعه جرانها بظهور آورد - پستار بمهم دکن همراه شیخ ابوالفضل متعین گشته پیوسته در نبردها ترددات نمایان بتقدیم رسانید - بعد جلوس جهانگیری چون پادشاه خواست (که صبیغه جنگ سنگه پسر راجه مانسنگه را داخل شبستان محل خود سازد) نامبرده (که پدر مادر صبیغه مزبور میشد) بدان ارضی نشد - این معنی سوخاطر پادشاه گران آمد و قرار بانگ که پس از مراجعت از کابل تنبیه او پیش نهاد عزیمت کردند - در همان سال (که سنه دوم از جلوس جنگ مکانی باشد) مطابق سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده هجری از تار و پود زندگی کمیخت - تا سال چهارم اکبری بمنصب هزاری موزرازی

باشم - گویند مبابای واجهای زاتهور و کچهواعه داخل محل
پادشاهان تیموریه شده اند - اما از قوم هادا این نسبت را
هیچکس قبول نکرده *

• رای درگا - مودیه •

چندرات - وطنش ^(۲) پرگنه رام پور مضاف چیتور اسمی - سال
بیست و ششم جالوس اکبری بهمراهی سلطان مراد بر سر میرزا
محمد حکیم تعین گردید - و سال بیست و هشتم (که میرزا خان
بتغیبه فساد انگیزان صوبه گجرات تعین شد) مشار الیه نیز
بهمراهی خان مزبور شرف دستوری اندرخته مصدر ترددات
نمایان گشت - و سال سیم بههپائمی خان اعظم کوکه بهم دکن
معین گردید - و سال سی و ششم (که سلطان مراد بدارائی
مالوه نامور گردید) مشارالیه نیز بتعیناتی شاهزاده درجه اختصاص
پذیرفت - و پس ازان بهمراهی شاهزاده بمانک دکن رفته
نیگو خدمتیا بظهور آردن - سال چهل و پنجم عرش آشیانی
ار را با جمعی بجستجوی مظفر حسین میرزا کسپیل فرمود - میرزای
مذکور را خواجه ریمی دستگیر کرده نزد سلطان پور آردن بود
رای درگا بوی پیوسته بحضور رسانید - و در همین سال بهمراهی
شیخ ابوالفضل بجانب ناسک تعین گردید - درین ضمن شورش
بنگاه خود شایده (خصمی گرفته بیورک خود رفت) - و در ارائل

(۲) فیضه [پ] موطنش (۳) در [اکثر نسخه] ارتخاس *

سال چهل و ششم باز آمده پیوسته . و پس از یک و نیم ماه
 بے آنکه تقریباً رخصت بمیان آرد راه بنگاه خون گرفت
 تا سال چهل و اکبری بمنصب هزار و پانصدی ممتاز بود
 در سال دوم جهانگیری مطابق سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده
 هجری در گذشت *

در جهانگیر نامه (که پادشاه خود نوشته) مرقوم است
 که وی از نوکران معتبر رانا پرتاب بود . زیاده بر چهل سال
 در خدمت عرش آشیانی گذرانیده بمنصب چهار هزاری کامیاب
 شد . عمرش بهشتاد و دو رسیده بود . چنانچه پسر او در اوائل
 عهد جنس کانی منصب هفتصدی داشت . و رفته رفته
 بمنصب عمده و خطاب زاری کامیاب شد . زاد دودا نبیرا او
 در عهد فردوس آشیانی سال سیوم همراه اعظم خان بمهم
 خانجهان لودی تعیین یافته در همان سال باضافه پانصدی
 پانصد سوار بمنصب در هزار و پانصد سوار و عطای
 علم سرفراز گردید . اما چون جنگ بر چنداری افتاد پای
 مشار ایبه از جا رفت . پس ازان همراه یمین الدوله بتادیب عادل
 خان قرار یافت . و بهتر در تمیذاتیان مهابت خان خانخانان
 (که باایالت دکن مقرر شده) منهلک گشت . سال ششم
 در مضامره قلعه دولت آباد هنگام (که مراری بیجاپوری بمک
 اعل قلعه رسید) و هر چهار طرف جنگ افتاد) چون چند

کس از خوبشان در نبرن بکار آمده بودند برای برداشتن
 لشها با وصف شجاع هرگز عزمی نمود - مخالفان قابو زیده
 گون گرفتند - از آنجا (که راه برآمدن نبود) پیاده شده
 با چند کس بمردانگی فرو شد - پادشاه از قدردانی هستی سگمه
 مهر او را (که در وطن بود) با ارسال خلعت و منصب هزار
 و پانصدی هزار سوار و خطاب زادی بر نواختن - ساله چند
 همراه خان زمان بهادر بیساق دکن متعین بود - چون بمرض
 درگذشت و پسرش نداشتن جای او به عزم پدرش رو بسنگه
 ولد زرپه مکنده بن زاد چاندا (که سال هفدهم بمیدن نوازش
 خود را ببارگاه سلطانی رسانیده بود) بمنصب نهصدی ذات
 و سوار و خطاب زادی سرفراز ساخته تفویض یافتن - و برگزیده
 دامپور مخاطب باسلام پور سرکار چیتور صورت احمیر (که وطن
 متوفی بود) در قبول او قرار گرفت - سال نوزدهم همراه سلطان
 مراد بخش بیساق بلخ دستوری پذیرفتن - و در جنگ (که سال
 بیستم با نذر محمد خان والی بلخ بسرداری بهادر خان
 زهله و امالی خان بمیان آمد) در مثل هارلی جان داشت
 و بعد کشتن و کوشش چون نذر محمد خان شکست یافته
 عزمه پیمای دادی فرار شد ناهبوده از اصل و اضافه بمنصب
 هزار و پانصدی هزار سوار تصاعد نمود - از آنجا [که شاهزاده
 مزبور بنابر برودت هوای آنجا و کثرت اوزبکان و المانان

نبود پیشه (که جنگ بگریز کرده میروفتند - و معا باز گردیده
 بجنگ پیش می آمدند) بستوه آمده از پدر والا قدر خود
 درخواست آمدن خود بحضور و تعیین بند دیگر دران دیار
 نمود [بعضی از راجپوتان بے حکم از بلخ و بدخشان معارفت نموده
 به پشاور رسیدند - زار و زبور هم از انجمله بود - چون این معنی
 بعرض خسروانی رسید بمتصدیان اتک فرمان رفت - که از آب
 گذشتن ندهند - پس ازان (که سلطان اردنگ زیمپ بهادر بآن
 ناحیه دستوری یافت) از بهمراهی شاهزاده مزبور مراجعت
 بدان سمت نمود - و پس از رسیدن آنجا در جنگها با اوزبکان
 در مثل هراولی مقرر بوده مصدر ترددات شد - و بهمراهی
 شاهزاده مرتوم (که بمعارفت مامور گردید) بحضور رسید - سال
 بیست و دوم در رکاب شاهزاده بجانب قندهار مرخص گشت
 و بدستور سابق در مثل هراولی تعین یافت - و در جنگ
 (که بمسرداری رستم خان و قلیچ خان^(۲) با تزیباش (در داد) خدمات
 نمایان بظهور آورده از اصل و اضافه بمنصب در هزاری
 هزار در بیست سوار قازک عزت برافراشت - سال بیست و چهارم
 روزگارش - پیری گشت - چون فرزند نداشت امر سنگه و غیوه نبائر
 راو چاندا با جمعیت راو روپ سنگه پیشگاه سلطنتی آمدند
 امر سنگه را (که شایسته جانشینی بود) پادشاه بمنصب

(۲) نسخه [ب] فتح خان *

هزاری نهند سوار و خطاب راوی و عطای نسبه با زمین نقره
 و برادرانش را بمقام مقام مساوی مبادات بخشیده (ام پور وطن
 نیاگانش در جاگیر او و برادرانش مرحمت فرمود - سال بیست
 و پنجم باضافه یکصد سوار کام دل برگرفته همراه سلطان اردنگزیم
 بهادر (که بار دوم بمهم تذهار دستوری یافت) رخصت
 پذیرفت - و سال بیست و ششم بتعیذاتی سلطان دارا شکوه
 بیساق مزبور لوی عزیمت افراشت - و سال بیست و هفتم
 بالتماس شاهزاده مزبور از اهل و افاضه بمنصب هزار و پانصدی
 هزار سوار انتظار اندرخت - و سال بیست و هشتم تعینات
 دکن گردید - و سال سی و یکم حسب الطاب بحضور رسیده
 همراه مهاراجه جسونت سنگه بصوبه مالوه تعین گردید - که
 سه راه آمد فوج دکن باشد - پس از وصول موکب عالمگیری
 در دادن مصاف در هرادلی مهاراجه بود - در اثنای نبود دل
 پشی داده پدای فرار بوطن خود شدافت - پس ازان ملازمت
 خان مکان دریافته با شاهزاده محمد سلطان بتعانتب شجاع نامزد
 شد - و از کم خردی پای همتش استوار نمانده باستماع اخبار
 مختلفه حضور بی رخصت شاهزاده از اثنای راه برگشت
 پس ازان بمهم دکن تعین گردیده همراه میوزا راجه جیسنگه
 بتقدیم خدمات سرگوم بون - سال یازدهم مقاهیر در پای قلعه

سالهیر (که بر مردم پادشاهی (مختند) او بکار آمد - و محکم سنگه پسرش دستگیر شد - بعد چندے (ز داده رهائی یافته پیش بهادر خان کوکه (که دران سال ناظم دکن بود) خون را رسانید و باضافه منصب و خطاب را سر بلند گردید - و صدتها بنوکری می پرداخت - سال سی و سیوم گویال سنگه پسر محکم سنگه از وطن خود رام پور آمده بنوکری ارثی سرگرم شد - و بنا بر مراسم بند و بست آن سنگه پسر خون را در وطن فرستاده بود از خون سری اختیار کرده برای خرج پدر نمی فرستان - هر چند گویال سنگه بحضور عرض کرد فایده نبخشید - سال چهل و دوم (تن سنگه معروف مختار خان صوبه دار مالوه بقبول اسلام بخطاب محلم خان سر برافراخته حاکم وطن گردید گویال سنگه از همراهی شاهزاده بیدار بخت جدائی گزیده پناه در ملک رانا گرفت - و در وطن کار او پیش رفتی نشد سال چهل و ششم گویال سنگه چندرات بحضور آمده قاعه دار کولاس گردید - سال چهل و هشتم معزول شده همراهی مرهته گزید - اما مسلم خان در اوائل سلطنت جهاندار شاه با امانت خان خواجه محمد (که نظامت صوبه مالوه یافته متصل سارنگپور مضاف صوبه مذکور رسیده بود) مانع دخل تعلقه گردیده با جمعیت نمایان بجنگ پیش آمد - چون همراهیان او از دست و زبانش بتنگ بودند وقتی ناخست

بر مقابل از زمامت بهار تهي کردند - گولۀ اجل بار رسیده کارش
تمام ساخت *

• رای رایسنگه •

پسر رای کلیان مل زمیندار بیگانیراست - و از الوس راتهور
در چهارم پشم برای مالديو نصب او مکتبي میشود - چون
آوازه قدردانی در جهر شخسی عرش آشیدانی بر زبانها افتاد
و آثار اتبال از رجفات احوال آن پادشاه خاطر نشین که در مه
گردیده رای مزبور با رایسنگه بحر خود سال پانزدهم در اوانی
(که معبره اجمیر مطرح رایات ماطنک بود) بهلازمت خسروانی
کامیاب گردیده خود را بفتراک درامک بسک - و مبیۀ برادر
خود را داخل پرستاران محل مرای خسروانی ساخته سررشته
اختصاص بدسک آورد - تا سال چهارم اکبری بدنسب در هزاری
سرلندی داسمی - رایسنگه سال هفدهم (که عزیمت تسطیر
گجرات پیش نهاد خاطر سلطانی شد) با جمعی کثیر دستوری
یافتند - که در نواح جودهپور رطن مالديو توقف گزیده سد راه
گجرات باشد - تا اهل بقی ازان سوبه در مالک پادشاهی در آمد
نگذد - نامبرده با بندهای دیگر پای ثبات دران حدود افشرد
پس ازان [که ابراهیم حمین میرزا در جنگ سوزال شکست
یافته راه ممالک پادشاهی پیش گرفت - و ناگور را (که بجاکیر
(۲) نطق [ب] پادشاه •

خان کلان مقرر بود - و از جانب او فرخ خان پسرش بحراسه
آنجا می پرداخت (محاصره نمود) ای رایسنکهه با امرا (که
دران ضلع بودند) یکجا شده بر سر میرزا رسید - میرزا دست
از محاصره کشیده روانه پیش گردید - رایسنکهه دنبال نموده
جنگ انداخت - و خود مصدر تودن شایان شده میرزا را شکست
داد - سال هیزدهم (که ایلغار بجانب گجرات تصمیم یافت)
پادشاه او را پیشتر کسیل فرعون - نامبرده پس از ورن موکب
سلطانی بملازمت پیوسته در جنگ محمد حسین میرزا
پیشقدمی بکار برده تودن بهادرانه بظهور آورد - و سال نوزدهم
همراه شاه قای خان محرم بگوشمال چندرسین پسر راجه مالدیر
تعین گردید - در تذبیه او و تخریب تعلقه دقیقه فرو گذاشت
نکرده سپس [که این فوج بمحاصره قلعه سوانه (که پناه گاه
چندرسین بود) پای همت افشرد - و برای تذبیه چندرسین (که
هنوز در میدان میگردید) فوج دیگر مطلق بود] اواخر همین
سال رایسنکهه جریده بحضور آمده حقیقت حال بعرض رسانید
پادشاه فوج دیگر بر سر چندرسین فرستاده او را رخصت
انصراف داد - اما چون کشایش قلعه سوانه مدتی موزت
نبهت اراکل سال بیست و یکم (که شهباز خان باین کار مامور
شد) رایسنکهه و دیگر سرداران عزیزمی حضور نمودند - و پستر
در همان سال باتفاق ترمون محمد خان بتادیب زمیندار جالور